

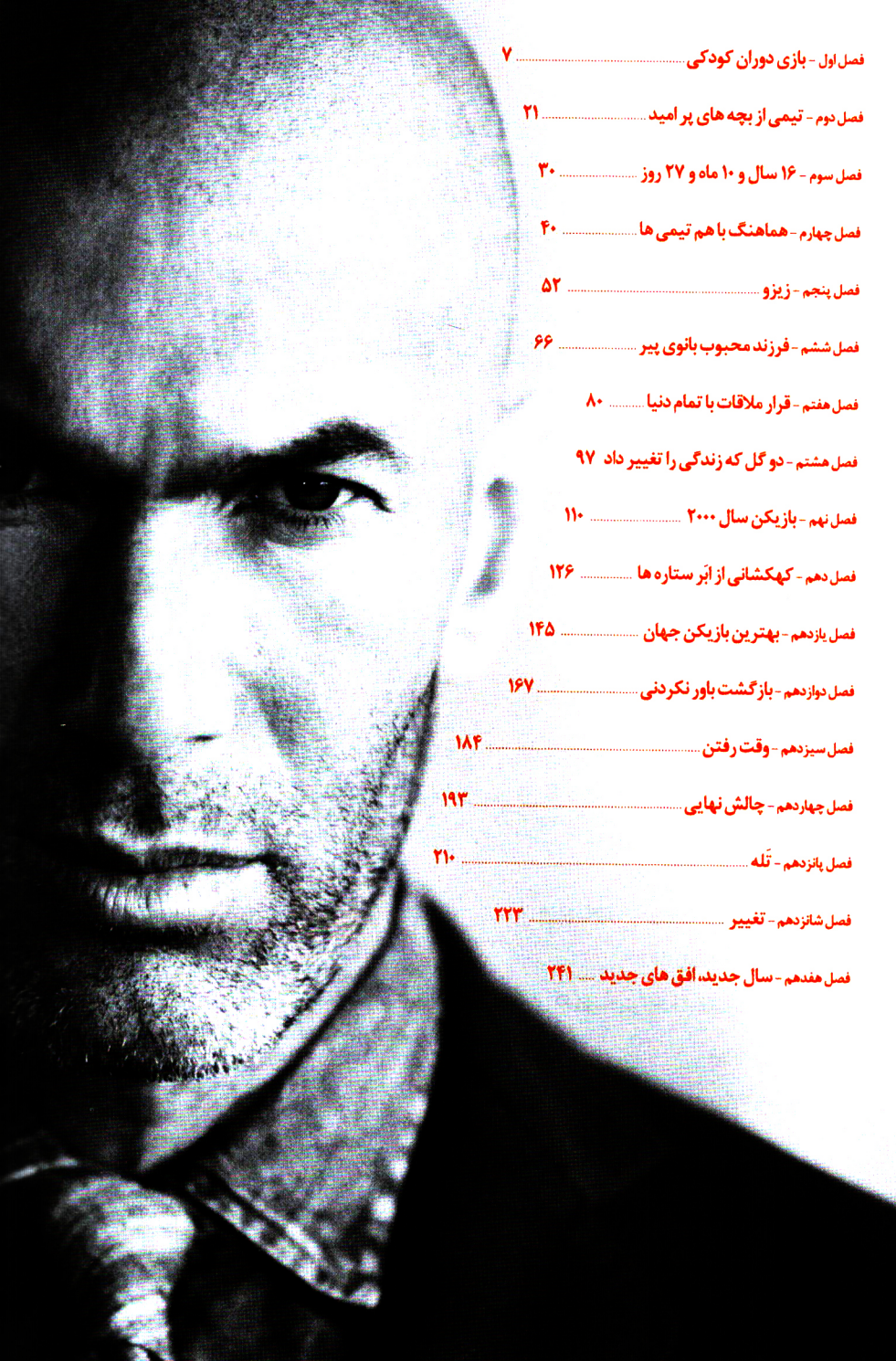
زیزو نابغه فوتبال

از زمین خاکی تا نیمکت رئال مادرید

Z I O U



نویسندگان: پاتریک فورت، فیلیپ جین / مترجم: زهرا حسینی



فصل اول - بازی دوران کودکی ۷

فصل دوم - تیمی از بچه های پر امید ۲۱

فصل سوم - ۱۶ سال و ۱۰ ماه و ۲۷ روز ۳۰

فصل چهارم - هماهنگ با هم تیمی ها ۴۰

فصل پنجم - زینو ۵۲

فصل ششم - فرزند محبوب بانوی پیر ۶۶

فصل هفتم - قرار ملاقات با تمام دنیا ۸۰

فصل هشتم - دو گل که زندگی را تغییر داد ۹۷

فصل نهم - بازیکن سال ۲۰۰۰ ۱۱۰

فصل دهم - کهکشانی از ابر ستاره ها ۱۲۶

فصل یازدهم - بهترین بازیکن جهان ۱۴۵

فصل دوازدهم - بازگشت باور نکردنی ۱۶۷

فصل سیزدهم - وقت رفتن ۱۸۴

فصل چهاردهم - چالش نهایی ۱۹۳

فصل پانزدهم - تله ۲۱۰

فصل شانزدهم - تغییر ۲۲۳

فصل هفدهم - سال جدید، افق های جدید ۲۴۱

بازی دوران کودکی

هوا سرد بود. زمستان سال ۱۹۵۳ در سن دنیس. (عامی اسماعیل زیدان) به تازگی ناحیه القبائل را ترک کرده بود، او قبلاً کشاورزی می‌کرد ولی حالا برای کار به یک کارگاه ساختمانی در پاریس آمده بود، آن جا با روستای آگومون^۱ که در نواحی کوهستانی الجزایر واقع شده بسیار فاصله داشت، مردم آن منطقه غالباً با کشاورزی روزگار می‌گذراندند و به کشت زیتون مشغول بودند. زندگی روزمره اسماعیل بسیار خسته کننده بود. او که خانه‌ای برای خود نداشت گاهی اوقات زیر سر پناه‌های موقتی در ساختمان‌های نیمه تمام می‌خوابید و مجبور بود در هوای سرد زندگی کند. این نوع زندگی برای مدت سه سال ادامه داشت و دوران جوانی او به همین شکل سپری می‌شد. اما او ادامه داد.

۱۰ سال بعد، اسماعیل زندگی مشترک خود را با ملیکا آغاز کرد، او نیز اصالتاً اهل همان منطقه القبائل بود و به همراه او ابتدا به پاریس مهاجرت کرد و بعد به ماری رفت. ملیکا، برای اسماعیل پنج فرزند به دنیا آورد. سه فرزند اول آن‌ها به نام‌های مجید، فرید و نورالدین به ترتیب در سال‌های ۱۹۶۳، ۱۹۶۵ و ۱۹۶۷ به دنیا آمدند، و دخترشان نیز که لیلان نام گرفت در سال ۱۹۶۹ متولد شد. آخرین فرزند آن‌ها نیز در ۲۳ ژوئن ۱۹۷۲ دیده به جهان گشود. آن‌ها نام زین‌الدین را بر او نهادند. در آن زمان خانواده زیدان در آپارتمانی واقع در محدوده مسکونی لاکاستلان در شمال ماری زندگی می‌کردند. او با برادرش مجید یا همان جمال در یک اتاق می‌خوابید.

^۱Aguemoune

خانواده او مانند خانواده‌های دیگر با فرزند آخرشان به شکل دیگری رفتار می‌کردند. او گاهی اوقات در حالی که توپ فوتبالش را در آغوش گرفته بود به خواب می‌رفت. زین‌الدین که کودکی سرزنده و شاد بود به شدت به فوتبال علاقه داشت. زندگی بسیاری از پسر بچه‌های محله لاکاستلان نیز مثل سایر پسر بچه‌های دنیا که در محله‌های مسکونی متعلق به طبقه کارگر زندگی می‌کنند دور توپ فوتبال می‌چرخید. فوتبال اولین کار و اولین دل مشغولی آن‌ها بود.

زین‌الدین در یک منطقه مسکونی نسبتاً تازه ساز بزرگ شد که مشکلات بسیار زیادی را به همراه داشت. در یک چنین مجموعه نوپایی او با خطرات زیادی مواجه بود. در حالی که مادرش دائماً مراقب او بود و برادرانش نیز از او حمایت می‌کردند، زین‌الدین ساعت‌ها به بازی در پلاس دلاتارتان می‌پرداخت و معمولاً بعد از مدرسه به آن‌جا می‌رفت.

یک روز زین‌الدین بخاطر درگیری با یکی از هم‌بازی‌ها در مدرسه از بازی اخراج شد و به خانه برگشت. علائمی از عصبی بودن در رفتار او مشهود بود، که این اخلاق او کاملاً با پدرش که مردی آرام و نوع دوست بود تضاد داشت، پدر زین‌الدین برای تحصیل فرزندانش هر کاری می‌کرد و سعی داشت اصول اخلاقی را نیز در وجود آن‌ها نهادینه کند.

اسماعیل در یک فروشگاه کار می‌کرد؛ او مسئولیت‌ها و وظایف زیادی داشت. هر گاه که از کار فارغ می‌شد، به ملیکا در مراقبت از بچه‌ها کمک می‌کرد و آن‌ها توجه خاصی نیز به کوچک‌ترین فرزند خود داشتند که نشانه‌هایی از نبوغ در فوتبال را از خود نشان می‌داد.

بازی رفته رفته برای او تبدیل به یک ورزش جدی شد. بعد از بازی در محله، نوبت به بازی در زمین‌های ورزشی رسید. این ورزش به تدریج برای او به یک رقابت تبدیل شد؛ پیراهن‌های جورواجور تبدیل به لباس‌های

متحدالشکل شدند و بازی‌های تفریحی دلاتارتان به بازی در انجمن‌های ورزشی دیفورستا در لاکاستلان کشید. زین‌الدین از آن‌جا به یونیون اسپورتیو در سن هنری رفت و بعد هم به اسپورتز المپیک در سیتمس لس والونس رفت، این شهر کوچک در حاشیه ماری قرار داشت و جمعیت آن را نیز اغلب مردم متعلق به طبقه کارگر تشکیل می‌دادند. فقر در آن‌جا چیز تازه‌ای نبود. فوتبال نیز راه فرار جذاب و ارزان قیمتی برای دور شدن از فقر به شمار می‌آمد.

در هر یک از این باشگاه‌ها، دقیقاً مانند پلاس دلاتارتان، تکنیک زین‌الدین و توانایی او در کنترل توپ کاملاً مشهود بود.

کن، ۱۹۸۴. چند روز قبل از شروع سال تحصیلی، پسر بچه‌ها کار خود را شروع کرده بودند. دهمین دوره رقابت‌های زیر ۱۳ سال که توسط انجمن ورزشی کن برگزار می‌شد، در ورزشگاه استاد موریس شوالیر آغاز گشته بود. شش تیم در رقابت‌های کلا دروکس به مصاف یکدیگر می‌رفتند، این بازی‌ها به افتخار رئیس باشگاه هواداران کن به این نام مشهور شده بود. بچه‌هایی که برای اولین بار در تیم زیر ۱۳ سال به میدان می‌رفتند از نواحی پروونس، وار، آلپس، کوت دی آزور و رون دورانس بودند.

بازیکنان پروونس در روز شنبه، یعنی روز قبل از شروع مسابقات به آن‌جا رسیدند. یکی از آن‌ها که ژیل بوی نام داشت حین تمرین احساس درد می‌کرد. والدین او روز بعد برای دیدن فرزندشان به آن‌جا آمدند. وقتی ژیل قبل از بازی در برابر تیم کوت دی آزور مشغول گرم کردن خودش بود، پدرش متوجه شد که او مشکلی دارد. از چهره او معلوم بود که درد می‌کشد. با این وجود او هنوز می‌خواست بازی کند. اما پدرش به او اجازه نداد؛ او می‌خواست اول پسرش را نزدیک پزشک ببرد.